

فصلنامه سیاست دفاعی، سال یازدهم

شماره ۴۳، تابستان ۱۳۸۲

جایگاه نظریه "دولتهای ورشکسته" در ملاحظات امنیتی نوین آمریکا^(۱)

تاریخ دریافت مقاله	: ۱۲/۵/۱۷	سیداصغر کیوان حسینی
تاریخ تأیید مقاله	: ۱۲/۶/۱۰	دکترای روابط بین‌الملل و
صفحات مقاله	: ۱۲۷ - ۱۴۶	عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین(ع)

چکیده

مفهوم "دولتهای فروریخته یا ورشکسته" (*Failed States*) از جمله مفاهیمی است که در دوران جنگ سرد عمدتاً از زاویه مباحث توسعه و بویژه در ادبیات سیاسی (الگوی هانتینگتون) آن مورد توجه تحلیلگران مسائل جهان سوم یا دولتهای پسااستعمار قرار داشت. با پایان جنگ سرد، روند نظریه‌پردازی در خصوص این قبیل دولتها (ورشکسته) از ویژگیهای خاصی برخوردار شد. از یک سو به غنای تحلیلی آن از منظر اندیشه‌ورزان آکادمیک افزوده شد و از سوی دیگر، این مفهوم از کارویژه‌های خاصی در چارچوب رفتار خارجی آمریکا، خاصه از ابعاد امنیتی، برخوردار گردید. سوگیری ملاحظات کابینه کلینتون (بویژه در بحران سومالی) و سیاستهای اعلامی ایالات متحده بعد از ۱۱ سپتامبر در ارتباط با هویت بخشی امنیتی به مفهوم "دولتهای ورشکسته"، حکایت از همین معنا دارد.

“ “ “

کلیدواژگان :

دولتهای ورشکسته (ناکام)، ملاحظات امنیتی نوین، آمریکا، نرم‌افزارگرایی، سیاست خارجی

مقاله حاضر بخشی از دستاوردهای پایان‌نامه دکترای نویسنده با نام "نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی آمریکا و امنیت در جهان سوم" است.

E_mail : Kayvan 2358 @ yahoo.co.uk

مقدمه

در ابتدا باید توجه داشت که بررسیهای مربوط به دولتهای ورشکسته یا ناکام، صرفاً در چارچوب ارزیابی "چگونگی پیدایی تعادل و تعامل میان دولت و جامعه" هویت می‌یابد. براین اساس، این طیف از دولتها بر وجود نوعی تنش، درگیری و کشمکشهای جنگ طلبانه در عرصه اقتدار دولتی تصریح دارند؛ عارضه‌هایی که در ابتدا زمینه‌های تضعیف، ناتوانی و سپس ورشکستگی و فروریزی دولت را موجب می‌شود. در چارچوب بررسی ویژگیهای این قبیل دولتها (ورشکسته) از محورهای گوناگونی چون جنگهای داخلی حاصل از مخاصمات نژادی، مذهبی و زبانی میان گروههای محلی، ناهماهنگی میان جوامع محلی، ناتوانی در کنترل مرزهای ملی و اعمال اقتدار بر بخشهایی از قلمرو سرزمینی، قربانی کردن ملاحظات و ارزشهای موردنظر اکثریت جامعه و حمایت از منافع طیف معدودی از نخبگان نام برده شده‌است. (روتیرگ، ۱۳۸۱، ۱۰۳-۱۰۲)

بدین ترتیب باید گفت که اگر ابتدایی‌ترین مرحله دولت‌سازی به استراتژیهای مربوط می‌شود که دولت برای انباشت و تمرکز قدرت در چارچوب کارویژه نهادهای وابسته به خود به کار می‌گیرد (Ayoob, 1996, 38)، دول ورشکسته عملاً فاقد ویژگی مزبور و یا "اقتدار عام" هستند و یا اینکه از اراده و تمایل لازم برای اعمال این اقتدار در جهت تحقق اهداف موردنظر برخوردار نیستند. این اهداف که پیش از این در ادبیات هابزی به عنوان "قرارداد اجتماعی"^(۱) مورد تأکید واقع می‌شد، امروزه شامل برقراری صلح در جامعه‌ای است که واجد اقلیتها و منافع متعدد و متنوع است. (Gross, Op.Cit., 456) در همین خصوص می‌توان گفت که دولتهای ناکام با شرایط خاصی که در آن ساختار، اقتدار (قدرت مشروع)، قانون و نظم سیاسی افول یافته‌اند، مواجه شده‌اند و در این میان گریزی جز پایه‌ریزی نظم جدید نخواهد بود. (Bilgin & Morton, Op.Cit., 64)

باید توجه داشت که روند اندیشه‌ورزی در خصوص دولتهای ورشکسته، دست‌کم از سابقه‌ای حدود نیم قرن برخوردار است. دیدگاههای دهه ۵۰ درخصوص رابطه ناکامی‌های اقتصادی همراه با فاصله انتظارات با بروز اختلاف و درگیری که در قالب آثار رابرت گر، و بریتون قابل تشخیص است، در دهه ۶۰، در چارچوب دیدگاه هانتینگتون در بررسی ارتباط میان "بسیج اجتماعی و توسعه اقتصادی" از رشد خاصی برخوردار شد (Oliver & Szayna, 2003 : 10). بوزان در تبیین چگونگی تأثیرپذیری ملاحظات امنیت

(در سطوح داخلی و منطقه‌ای کشورهای جهان سومی و امنیت بین‌الملل) از وضعیت داخلی حکومت‌های ناکارآمد و نیز کارآمد، مباحث قابل تأملی را در دهه هشتاد و اوایل دهه ۹۰ مطرح می‌نماید.

سیر تحلیلهای مربوط به شرایط حاکم بر دولتهای ورشکسته در سالهای بعد از جنگ سرد، مسیر خاصی را در جهت پردازش ابعاد گسترده امنیتی آن طی نمود؛ روندی که در کنار برخورداری از ظرایف تحلیلی و تبیینی خاص، در مسیر ملاحظات نوین آمریکای بعد از جنگ سرد از درونمایهٔ کاربردی مشخصی برخوردار شده‌است و تصویری نمونه از همپیوندی میان "مؤلفه‌های دولتهای ورشکسته" و "منافع امنیتی آمریکای بعد از ۱۱ سپتامبر" را ترسیم می‌نماید.

از بعد روش‌شناسی، سؤال اصلی این مقال عبارت است از اینکه: «کارویژه‌های توسعه‌ای مفهوم "دولتهای ورشکسته" در شرایط جهانی بعد از جنگ سرد، چه نوع تحول محتوایی را پذیرفته است؟ و در این زمینه، کارویژه‌های امنیتی این مفهوم چه میزان از سیاست‌های اعلامی و اعمالی آمریکا را به خود معطوف ساخته‌است؟»
با توجه به پرسشهای محوری پیش‌گفته، فرضیه اصلی موردنظر از این قرار است: «مفهوم "دولتهای ورشکسته" در ملاحظات امنیتی آمریکا بعد از جنگ سرد (بویژه بعد از ۱۱ سپتامبر) ابعاد جدیدی از تهدیدزایی امنیتی را برای جهان سوم، بویژه در سطح خاورمیانه، در سطوح نرم‌افزاری و سخت‌افزاری امنیت، موجب خواهد شد.»

سیر تحول در بررسیهای مربوط به دول ورشکسته

الف - دوران جنگ سرد :

به تعبیر برخی از تحلیلگران نقطه آغاز بررسیهای معطوف به تعادل میان دولت و جامعه، در واقع به مقطعی بازمی‌گردد که سیاست‌سازان آمریکا در دوران جنگ سرد به تدقیق و بازنمایی این بحث در چارچوب علوم اجتماعی مبادرت ورزیدند. (Bilgin &

Morton, 2002 : 62)

الگوی هانتینگتون^(۱) در دهه ۱۹۶۰، نشان داد که احتمال بروز اختلاف با تحقق روند سریع نوسازی (مدرنیزه) اجتماعی و اقتصادی افزایش می‌یابد. استدلال وی بر این پایه قرار داشت که هنگامی که بسیج اجتماعی نسبت به توسعه اقتصادی حرکت سریعتری

داشته باشد، شکست و نومیدی اجتماعی در سطوح فردی و گروهی رخ می‌نماید. در توضیح این مطلب هانتینگتون اضافه می‌نماید در شرایطی که توان و ظرفیت محدودی برای افراد و گروهها در جهت اقدام برای بهبود و پیشبرد موقعیت اقتصادی وجود داشته باشد (فرصتهای تحرک)، تحرک اجتماعی از طریق مشارکت سیاسی تنها مفرّ و فرصت لازم برای تغییر موقعیت خواهد بود، که این امر را باید درخواست تغییر از سوی دولت نامید. در این شرایط اگر برای مشارکت سیاسی، مجاری قانونی کافی موجود نباشد، توسل به مجاری دیگر، زمینه‌های افزایش بی‌ثباتی و خطر خشونت را موجب خواهد شد: بی‌ثباتی سیاسی در کشورهای در حال نوگرایی، به میزان زیادی محصول وجود شکاف میان آرزوها و واقعیت‌هایی است که از رهگذر روند تصاعدی آرزوها پدید می‌آید که بویژه در مراحل آغازین نوگرایی چهره می‌نماید. (Oliker & Szayna, *Op.Cit.*)

در هر صورت باید توجه داشت الگوی هانتینگتون که در پی ارائه چارچوب نافذی در مورد دولتهای قوی پسااستعمار^(۱) به منظور ایجاد ثبات و کنترل سیاسی در این قبیل جوامع ارائه شده است، شیوه‌ای بدیع را در تحلیل سیاستهای توسعه، و مؤلفه پیشبرد روند دموکراتیزه‌شدن (خصوصاً در زمینه وانمایی مسائل مربوط به دول پسااستعمار) مطرح می‌ساخت که در تمامی سالهای دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به طور وسیعی رواج یافت. (Bilgin & Morton, *Op.Cit.*)

دومین نقطه عطف در تحلیلهای مربوط به دولتهای فروریخته را می‌توان در سطح تحلیل بوزان در خصوص تبیین مسائل امنیتی جهان سوم بویژه در ارزیابی مربوط به دولتهای ضعیف و جریانی که ابتدا در ۱۹۸۳ شکل گرفت (4, chapter 2, Buzan, 1983) و سالهای بعد از آن نیز تکمیل شد، پی‌جویی کرد. (2, chapter 2, Buzan, 1991; chapter 2, Buzan, 1989) بوزان در آخرین گام از روند تبیینی خود بحث مستقلی را به تمایز میان دولتها و حکومتهای ضعیف و قوی اختصاص داده است. مبنای تحلیل وی به گزینش معیار سستی قدرت (دولت قوی و ضعیف) و ملاک "میزان انسجام سیاسی - اجتماعی" (حکومت قوی و ضعیف) بازمی‌گردد. در نظر این نویسنده، در تلاش برای به کار بستن متغیر انسجام سیاسی - اجتماعی، برخلاف کار بست مفهوم قدرت، نمی‌توان معیار کمی خاصی را مورد توجه قرار داد. بوزان برای تکمیل بحث خود، از شیوه ارزیابی ریچارد لیتل^(۲) (۱۹۸۵) براساس "تعادل قوا" بهره می‌گیرد. لیتل در این تحلیل سه نوع حکومت را مطرح

1- Post - Colonial

2- Richard Little

می‌نماید: یکپارچه^(۱)، چندپاره^(۲) و بی‌نظم یا اقتدارگریز^(۳). حکومت‌های یکپارچه، حکومت‌های تقریباً قدرتمندی هستند که قدرت آنان با حمایت یا دست‌کم بدون مخالفت مردم به گونه‌ای مشروع و انحصاری حفظ می‌شود. حکومت‌های چندپاره، بیش از انحصار، قدرت خود را بر سلطه بنا نهاده‌اند. سرانجام، حکومت درگیر بی‌نظمی، از سنخ حکومت‌های بسیار ضعیف است و قدرت در آن چندپاره و از مشروعیتی بسیار ناکارآمد برخوردار است، به نحوی که هیچ گروهی از امکان لازم برای کنترل حکومت مرکزی برخوردار نیست؛ و در واقع این کشورها در شرایط جنگ داخلی به سر : (Buzan, 1989 : 21-22) می‌برند.

میگدال (۱۹۸۸)، منطق بحث خود در مورد رابطه دولت - جامعه و جوامع قوی و دول ضعیف را براساس قدرت بلامنازع در نفوذ بر جامعه و ضعف در تأثیرگذاری بر تغییرات اجتماعی هدفدار، از یکدیگر متمایز می‌نماید. (9 : Migdal, 1988) در این الگو، دولت براساس تعبیر نووبری "نمونه آرمانی"^(۴) تعریف می‌شود: «سازمانی که از کارگزاریهای بی‌شماری تشکیل می‌شود و از سوی دولت (اقتدار انحصاری) رهبری و هماهنگ می‌گردد که دارای توانایی یا اقتدار لازم برای ایجاد و اعمال قواعد الزام‌آور برای تمامی مردم و به همان ترتیب، (ایجاد و اعمال) معیارها و ضوابط حاکمیت برای دیگر سازمانهای اجتماعی در سرزمین معینی است. این سازمان در صورت لزوم از زور نیز بهره می‌برد.»

همزمان، جامعه به عنوان آمیزه‌ای از سازمانهای اجتماعی که به نزاع علیه دولت و در برخی مواقع برای جابه‌جایی یا مهار آن، در جهت ایجاد حق و توانایی راهنمایی رفتار اجتماعی اقدام می‌نماید، درک و تلقی شده است. نتیجه (این دیدگاه) که در مراحل بعدی به عنوان بخشی از یک چشم‌انداز "دولت - در - جامعه"^(۵) توسعه پیدا کرد، همزیستی یا تقابل دولت و جامعه است که در یک نظم سلسله‌مراتبی متناسب با سطح ثبات، کنترل اجتماعی و توسعه حاصل از توانایی و قابلیت‌های دولت برتر، جای گرفته است. هدف ظاهری و ابراز شده این رویکرد، اجتناب از دولت محوری از سوی ارتقای منزلت و ارزش تعامل و روابط متقابل دولت - جامعه است. (Bilgin & Morton, *Op.Cit.* : 62-63)

1- Unified

2- Fragmented

3- Anarchic

4- Neo - Weberian "Ideal Type"

5- State - in - Society

ب - ادبیات معطوف به دول ناکام بعد از جنگ سرد

پایان جنگ سرد، در کنار تمامی ابعاد و پیامدهایی که به همراه داشت، با حذف جهان دوم از معادله بین‌المللی، به ظهور حصر دو وجهی میان "مرکز جهانی"^(۱) و "حاشیه جهانی"^(۲)، یعنی جهان اول و جهان سوم کمک کرد. افزون بر آن، با از میان برداشته شدن بارسنگین جنگ سرد از منازعات جهان سوم، پویاییهای بنیادین درونزای این طیف از کشورها آشکار گردید و نیز وجود پیوند دقیق میان منازعات و پویایی‌های دولت‌سازی (و آن روی سکه یعنی شکست دولت و ناتوانی آن) را که در حاشیه جهانی جریان دارد، ثابت کرد. (Ayvob, 1996, 38) در این شرایط، به‌طور عملی فضای دیگری برای نظریه‌پردازی در مورد دولتهای ورشکسته فراهم شد.

از زاویه‌ای خاص می‌توان مدعی شد که در فضای بعد از جنگ سرد و بویژه تا نیمه دهه ۹۰، روند نظریه‌پردازی در باب دولتهای فروریخته، در فضایی آرام و فارغ از تحمیل‌های خاص جریان داشت. در این خصوص می‌توان به دیدگاههای فریدمن و کاپلان اشاره کرد. فریدمن (۱۹۹۳) از کارویژه دول ضعیف به عنوان مدل اصلی منازعه سخن می‌گوید. به زعم این نویسنده، علت ناتوانی و ناکارآمدی این قبیل دولتها را باید در طبیعت ترد و شکننده جامعه مدنی و ماهیت توسعه‌نیافتگی ساختارهای نهادی آنان پی‌جویی کرد؛ یعنی وضعیتی که زمینه‌های مهار یا کنترل تنشهای سیاسی در این جوامع را بشدت تحلیل برده یا از میان برداشته‌است. به تعبیر وی، این سطح از ناتوانی می‌تواند زمینه‌های سقوط و زوال قانون و نظم را در جوامع مزبور فراهم آورد و شرایط را برای بروز جنبشهای تجزیه‌طلب و جنگ داخلی تمام عیار مهیا سازد. بدین ترتیب در چارچوب این نگرش تحلیلی، آسیب‌پذیرترین دولتها با دو مسئله مواجه‌اند: ضعفهای ساختاری و تشتت‌های نهادی. (Freedman, 1993, 42-44)

کاپلان (۱۹۹۴) ارزیابی یأس‌آور و ناامیدکننده‌ای را در باب شکنندگی و ناکامی دولت در آفریقا مطرح می‌نماید. در این نگرش نومالتوسی^(۳) جهان و بویژه جنوب، از سوی بحرانهای روزافزون ناشی از رشد فزاینده جمعیت، تغییرات جمعیت شناختی، ضعف در توانمندی دولت در زمینه کنترل منازعه، دربرگرفته شده‌اند. (Kaplan, 1994)

از نیمه دهه پایانی قرن بیستم حیطة نظریه‌پردازی در باب دول ناکام و علل موجه آن،

1- Global Core

2- Global Periphery

3- Neo - Malthusian

به‌طور فزاینده با فشار قابل تأملی در جهت پیش‌بینی و پاسخ‌یابی برای این معضل جهانی مواجه شد. در این مورد دلایل زیر مورد توجه واقع شده‌است: اولاً ناتوانی جامعه بین‌المللی درخصوص جلوگیری از فروپاشی تدریجی دولتها در مرکز و غرب آفریقا، به رغم اینکه درک روشنی از اینکه چه هنگام و کجا چنین حوادثی اتفاق افتاده‌است، وجود داشت. افزون بر آن، امکان پیش‌بینی و تبیین علل و نمودهای عینی این موارد (همانند کنگو، گینه، لیبریا و سیرالئون) قابل دسترس بود. ثانیاً، ناتوانی جامعه بین‌المللی در پیش‌دستی و مهیاسازی قبلی برای رویارویی با خطرات اخلاقی حاصل از مساعی مربوط به امواج پناهندگان، پاکسازی قومی و جنگهای فرقه‌ای (چون رواندا و سومالی). ثالثاً، ناکارآمدی جامعه بین‌المللی در زمینه درک خطوط درگیریهای متعصبانه یا پیشداورانه از بیرون که واقعاً می‌تواند باعث تشدید منازعه میان طرفهای درگیر شود (چون کوزوو، سومالی و بوسنی) و سرانجام، ضعفهای گریبانگیر جامعه بین‌المللی در زمینه معرفی و تعیین پاسخی قابل قبول به اقلیتهای ناسازگار که از رهگذر آن، خشونت‌ها و درگیریهای گسترده‌تری پدید آمد (چون رواندا و بوسنی). (Carment, 2003, 408)

گرس (۱۹۹۶) بداعت خود درخصوص بررسی دولتهای ورشکسته را در طبقه‌بندی این قبیل دولتها ارائه می‌دهد. (Gross, 1996) وی در این زمینه این طیف از دولتها را به پنج گروه تقسیم می‌نماید:

۱- دولتهای اقتدارگریز^(۱): این دولتها فاقد هر نوع حکومت مرکزی‌اند و عملاً با تحركات گروههای نظامی تحت امر جنگ سالاران مواجه هستند. البته در مواردی گروههای مزبور برای زمینه‌سازی جهت استیلای حکومتی که هنوز وجود ندارد یا کنترل یک منطقه خاص، به اقدامات نظامی مبادرت می‌ورزند. سومالی و لیبریا در اوایل دهه ۹۰ از جمله مصادیق این نوع دولتها محسوب می‌شدند.

۲- دولتهای خیالی یا سراب^(۲): این عنوان به دولتهایی اطلاق می‌شود که از صورت ظاهری اقتدار در عرصه خاصی برخوردارند، درحالی که دیگر حوزه‌ها یا بخشهای سرزمین از این ویژگی (اعمال اقتدار) محروم است. زئیر در دوران حاکمیت موبوتو در زمرهٔ این دولتها محسوب می‌شد.

۳- دولتهای مبتلا به کم‌خونی^(۳): ضعف یا کم‌خونی این دولتها از دو مسأله عمده

1- Anarchic States

2- Phantom or Mirage States

3- Anaemic States

ریشه می‌گیرد: گروههای شورشگر داخلی و امواج نوگرایی. بدین ترتیب اولی به علت تنازع برای مشارکت در قدرت (مورد هائیتی) و دومی به جهت طرح مطالبات و درخواستهای فراتر از توانایی و کنترل قدرت مرکزی، زمینه‌های ضعف مفرط دولت را فراهم می‌آورند.

۴- دولتهای تصرف شده^(۱): این قبیل دولتها به نوعی از اقتدار مرکزی قوی برخوردارند، اما طیف حاکم از توانمندی لازم در جهت همکاری و هماهنگی با دیگر گروههای نخبه رقیب محروم است و به همین علت به بروز و تعمیق نوعی بازی با حاصل جمع صفر دامن می‌زنند. به دلیل این نوع دولتها بر همین اساس، با منازعات آمیخته با نسل‌کشی به طور متناوب مواجه می‌شوند. شرایط حاکم بر رواندا در اواسط دهه ۹۰ حاکی از این مورد است.

۵- دولتهای عقیم شده^(۲): این مفهوم اشاره به دولتهایی دارد که حتی قبل از آغاز روند شکل‌گیری دولت، ناتوانی و ضعف را تجربه کرده‌اند. تراژدی بوسنی به عنوان نمونه قابل توجه از این دولتها، از نوعی تغییر از موقعیت شبه فدراسیون به استقلال، اما بدون تضمین‌های لازم برای حمایت از حقوق اقلیتها و همسایگان ستیزه‌جو (صرب و روسیه)، ریشه می‌گرفت. (Ibid., pp.456-461)

بیلگین و مورتون (۲۰۰۲) زوج تحلیل‌گر دیگری هستند که به تبیین فرازهای جدیدی از مقوله دولتهای ورشکسته از زاویه روند روش‌شناسی علوم اجتماعی بویژه در دوران جنگ سرد، مبادرت ورزیده‌اند. به زعم این نویسندگان طرح و تأکید بر عناوین و توصیفاتی چون دولتهای ورشکسته از سوی قدرتهای بزرگ (بویژه آمریکا) پس از جنگ سرد در مورد طیف خاصی از کشورها، بیانگر تداوم روند تصویرسازی از دولتهای پسااستعمار است که در دوران جنگ سرد رواج داشت. به کلام دیگر، در نظر آن دو، تبیین تاریخی از بازنمایی‌های مختلف درباره کشورهای پسااستعمار، به بهترین نحو می‌تواند چگونگی هم‌پیوندی میان "پژوهش و سیاست‌سازی" را آشکار نماید؛ حرکتی که در مقطع جنگ سرد موجبات تصرف و اشتغال علوم اجتماعی (بویژه سیاست و اقتصاد به طور عام و مطالعات امنیتی و اقتصاد سیاسی بین‌الملل به طور خاص) در قالب "تداوم و انطباق عرصه تولید دانش با ساختارهای قدرت" را موجب می‌شد و در همین راستا زمینه‌های رواج و استیلای برداشتها و تصویرهای خاصی را نسبت به دولتهای

1- Captured States

2- Aborted States

پسااستعمار پدید می‌آورد. براساس الگوی تحلیلی پیش‌گفته، طرح و پافشاری بر توصیفاتی چون شبه‌دولتها، دولتهای ضعیف یا ناکام از سوی دولتهای قدرتمند خاصه آمریکا (بعد از جنگ سرد) در خصوص دول پسااستعمار، آن هم در قالب بررسیهای علوم اجتماعی، عملاً ضرورت اعتقاد و باور به "بی‌کفایتی" این طیف از دولتها (دول پسااستعمار) را از زاویه پژوهشهای این حوزه علمی پیش می‌کشد.

رتبرگ (۲۰۰۲) ضمن ارائه بحث مبسوطی در مورد دولتهای ناکام و امنیت بین‌المللی، در فرازهای خاصی به تبیین این مقوله می‌پردازد. اولین نکته موردنظر این نویسنده، شاخصهای تعیین‌کننده دولت ورشکسته را دربرمی‌گیرد. به‌زعم وی آنچه که یک دولت فروریخته را مشخص می‌نماید، فراتر از شدت مطلق خشونت، ویژگیهایی چون پایداری خشونت، سوگیری آن برضد دولت یا رژیم حاکم و جدیت مطالبات سیاسی یا جغرافیایی برای سهم‌گزینی در قدرت یا حصول به خودمختاری است؛ یعنی ملاحظات که اعمال چنین خشونتی را توجیه می‌نماید. بدین ترتیب دولتهای ورشکسته در روند بی‌تفاوتی نسبت به تعهدات خود در برابر مردم و دیگر بازیگران غیررسمی پای می‌گذارند و به‌گونه‌ای روزافزون، کارایی و قابلیت‌های خود را به عنوان مرجع تأمین ارزشهای سیاسی (بویژه امنیت به عنوان مهمترین تعهد سیاسی) و مجری وظایف دولت - ملت در جهان مدرن، از دست می‌دهند. در چنین فضایی طبیعی می‌نماید که شهروندان رفته رفته به رهبران فرقه‌ها و گروههای محلی به عنوان منبع انحصاری تأمین نیازهای اساسی خود بویژه امنیت و فرصتهای اقتصادی توجه کنند و در پایان وفاداری محلی را جایگزین حمایت خود از دولت نمایند. به‌طور منطقی بروز چنین شرایطی که از تحرک نیروهای اغتشاش‌آفرین، استیلای بازیگران فرودولتی، و در یک کلام، آزادسازی نوعی انرژی سیاه در عرصه وحدت‌آفرینی ملی حکایت دارد، زمینه‌های مناسبی را برای پیدایی بی‌نظمی، رفتارهای نابهنجار، هرج و مرج و بویژه شبکه‌های تروریستی مرتبط با تجارت سلاح و موادمخدر، فراهم خواهد آورد. (روتبرگ، ۱۳۸۱، ۱۰۶-۱۰۲)

بخش دیگری از تحلیل رتبرگ به واکاوی علل "سوق‌یابی دول ضعیف به شکست نهایی" می‌پردازد و در این خصوص به تحلیل وضعیت دولتهای شکست‌خورده معاصر یعنی افغانستان، آنگولا، بروندي، جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبیا، سیرالئون و سودان مبادرت می‌نماید. به‌زعم وی علت‌العلل فروریزی نهایی دولتها را باید در پیامدهای رفتار و اعمال انسانها و بویژه تصمیمات و ناکامیهای رهبران پی‌جویی کرد. وی آخرین بحث اثر

خود را بر ضرورت جلوگیری از شکست نهایی این قبیل دولتها از طریق تقویت آنان متمرکز می‌سازد و این اقدام را برای مقابله با منابع ناامنی جهانی چون تروریسم و در نهایت استقرار، تثبیت و تعمیق نظم جهانی امری حیاتی قلمداد می‌نماید. (همان، ۱۰۸-۱۰۹)

نگرش دیگر درخصوص دولتهای ورشکسته را به تحلیل جامعی اختصاص می‌دهیم که از سوی مؤسسه نامی راند (۲۰۰۳) در زمینه تبیین علل بروز منازعه و کشمکش در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی ارائه شده‌است. در این پژوهش کلان، اگرچه اهداف اصلی در تجهیز اطلاعاتی^(۱) ارتش آمریکا و شناسایی زمینه‌های درگیری‌آفرین برای آن در منطقه مزبور خلاصه می‌شود، اما پژوهشگران از معضلات جاری در قلمرو سیاسی کشورهای منطقه پیش‌گفته، بویژه از ابعاد انواع رژیمها، میزان توسعه مشارکت در فرآیند سیاسی داخلی، شکافهای سیاسی ترکیب شده با توسعه محدود اقتصادی و در پایان ارتباط این محورها با زمینه‌های بروز درگیری، غافل نمانده‌اند. این بحث نظری در دومین فصل پژوهش موردنظر به طور مبسوط مورد توجه واقع و مطرح شده‌است که ناکامی دولت آخرین حلقه چرخه‌ای است که در قالب زیر هویت یافته:

مشروعیت و اقتدار نازل حکومتی ← توان ناکارآمد و ضعیف دولت برای حکومت ←
علاقه، وفاداری و وابستگی غیردولتی ← سیاستهای خشن ← عدم توسعه احکام
دولتی در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی ← دولت در حال تقلا ← دولت ورشکسته.

(Oliker & Szayna, *Op.Cit.* : pp.11-12)

آخرین دیدگاه مربوط به دولتهای فروریخته را به کارمنت (۲۰۰۳) اختصاص می‌دهیم. این نویسنده در ابتدای چارچوب تحلیلی خود در مقام نقد نظریه‌های مطروح در باب دولتهای پیش‌گفته، بیان می‌دارد که اکثریت تبیین‌های ارائه شده در مورد چرایی و علت شکست دولتها چون مطالعات تطبیقی، گرایشهای تاریخی، اطلاعات حادثه - پایه^(۲)، ... را باید مواردی منزوی، مطرود و یا ابزارهای تحلیلی ناکافی برای ارزیابی خطرات و جنگهای پیشین محسوب کرد. افزون بر آن به زعم وی رویکردهای تحلیلی مزبور، حوزه‌ای ناهمخوان و اغلب متعارض را در قالب نوعی جعبه ابزار ارائه می‌دهند.

(Carment, *Op.Cit.*, 408-409)

کارمنت برای تبیین علل و چرایی بروز شرایط فروریزی دولتها، بر نوعی روش‌شناسی

1- Intelligence

2- Events - based data

(متدولوژی) چندوجهی، چندلایه و چند بازیگر^(۱) تأکید می‌نماید. این رویکرد مستلزم سه سطح تحلیل، اقدامات عملی نسبی و درک روندهای پویایی منازعه است. الگوی تحلیل تکمیلی که وی در مورد علل ناکامی و شکست دولتها بیان می‌دارد، افق یا دورنمایی در سه سطح کلان^(۲)، میانه^(۳) و خرد^(۴) را دربرمی‌گیرد. سطح کلان بر دو مقوله نظام (سیستم) و ساختار پافشاری می‌کند؛ سطح میانه "روابط دولت - جامعه" را دربرمی‌گیرد و در پایان، سطح خرد "تعاملات پویا" را مورد توجه قرار می‌دهد. در نظر این نویسنده اگرچه دورنماهای مربوط به سطوح کلان و میانه برای درک علل ریشه‌ای، شرایط و علل زمینه‌ای ملازم با فروپاشی و شکست دولتها مفید و مناسب‌اند، اما این محورها برای تبیین خشونت سازمان‌یافته ناتوان‌اند. در مقابل، حوزه ارزیابی مبتنی بر رویکرد خرد را به دلیل تأکید بر دو روند به هم مرتبط مورد اهتمام و توجه بیشتری قرار می‌دهد. این دو عبارت‌اند از تعامل میان گروهها و اقلیتهای مسلح و دیگری نیروهای بیرونی (نفوذگذار) در یک موقعیت خاص. (Ibid., 411-421)

جایگاه مقوله "دولتهای ورشکسته" در ملاحظات امنیتی نوین آمریکا بعد از جنگ سرد (بوژه بعد از ۱۱ سپتامبر)

یکی از ابعاد تحلیلی مربوط به دولتهای شکست‌خورده که در ارتباط مستقیم با سیاستها و خطوط کلان راهبردی امنیتی آمریکا بعد از جنگ سرد قرار دارد، به چگونگی تعامل میان دولت و مشارکت مؤثر در سیستم بین‌الملل و در واقع رابطه میان دول ناکام و ضریب بحران‌زایی این قبیل دولتها برای امنیت بین‌الملل مربوط می‌شود. چارچوب کلی مفهومی و تحلیلی پیش‌گفته، در شرایط بعد از جنگ سرد که دولت آمریکا درصدد دستیابی به خطوط نوین راهبردی سیاستهای کلان امنیتی و استراتژیک برآمد، مورد توجه دولتمردان این کشور قرار گرفت. در واقع می‌توان گفت که برخلاف دوران جنگ سرد که حاکمیت جهانی معادلات رقابت‌آمیز در سطح روابط دو بلوک، مانع از تحقق امکان واکاوی و موشکافی معضلات و چالشهای داخلی جهان سوم می‌شد، با پایان این دوره که رهایی ملاحظات و ایده‌آلهای جهان سوم از شرایط رقابت‌آمیز قدرتهای بزرگ را موجب شد و زمینه‌های لازم برای آشکارسازی ناهنجاری‌های متنوع

1- Multi - Actor

2- Macro - Level Perspectives

3- Intermediate Perspectives

4- Micro - Level Perspectives

بالقوه و بالفعل در این منطقه نیز فراهم آمد، در چارچوب کلان خطوط امنیتی و استراتژیک آمریکا نیز می‌توان شواهدی از اهتمام خاص به این مقوله (دولت‌های ورشکسته) را شناسایی کرد. به نظر می‌رسد که سابقه این بحث را باید به بحران سومالی در سالهای ۲-۱۹۹۱ ارجاع داد؛ یعنی مقطعی که با آغاز روند جدید مسئولیت‌پذیری سازمان ملل در قبال نیازمندیهای نوین امنیت جهانی (در شرایط بعد از جنگ سرد) در قالب توسعه و تعمیق مأموریت‌های صلح‌سازی و صلح‌بانی مقارن بود. در هر صورت ایفای نقش آمریکا در جریان مدیریت این بحران (بحران داخلی سومالی) به عنوان رهبر عملیات نظامی نیروهای چندملیتی از یک سو و تصویب قطعنامه ۷۹۴ از سوی دیگر که به پیشنهاد این کشور مداخله نظامی در سومالی راتجویز می‌کرد (زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۸-۳۶ و 7-13 : Farer, 1996)، جملگی به مقدمه مناسبی برای فعال شدن سیاست خارجی اولین کابینه بعد از جنگ سرد آمریکا در مورد بحران سومالی تبدیل شد.

کلیتون زمانی قدرت را به دست گرفت که کمک‌های بشردوستانه به طور منظم به سوی نواحی بحرانی سومالی جریان داشت؛ حرکتی که با سوگیری "چندجانبه‌گرایی مثبت" سیاست خارجی وی نیز مطابقت داشت. اما تشدید جنگ داخلی در سومالی میان نیروهای چندملیتی و گروه‌های سومالیایی، زمینه‌های افزایش فشار آمریکا به شورای امنیت برای تصویب قطعنامه ۸۱۴ را فراهم آورد. قطعنامه مزبور از نماینده ویژه دبیرکل در سومالی دعوت می‌کرد که مسئولیت تحکیم، گسترش و نگهداری محیطی امن در سراسر سومالی را بپذیرد، و نیز از دبیرکل درخواست نمود که درصدد تأمین بودجه‌ای برای احیای نهادهای سیاسی و اقتصادی آن کشور برآید. این حرکت آمریکا از سوی نماینده آن کشور در سازمان ملل (آلبرایت) به مثابه برنامه‌ای دشوار و بی‌سابقه در جهت "احیای یک کشور" کامل و عضوی از جامعه دولتها تلقی شد. به رغم مخالفت‌های گسترده داخلی با تعهدات آمریکا نسبت به دولت‌سازی در سومالی، در سایه فشارهای کلینتون شورای امنیت قطعنامه ۸۵۶ را در سپتامبر ۱۹۹۳ تصویب کرد. این قطعنامه حضور سازمان ملل و نیروهای چندملیتی را به طور مؤثر و به منظور اجرای طرح "دولت‌سازی" حداقل تا سال ۱۹۹۵ در سومالی تثبیت کرد. اگرچه سرانجام به دلیل خسارات فراوان جانی به نیروهای آمریکایی، رئیس‌جمهور آمریکا تا مارس ۱۹۹۴ مجبور به عقب‌نشینی از این کشور شد. (آقایی، ۱۳۷۵: ۶۲-۶۰)

با توجه به تعریف و طبقه‌بندی ارائه شده از دولت‌های ورشکسته، مداخله دولت آمریکا

(دوره کلینتون) در هائیتی و بوسنی را نیز باید در جهت ملاحظات امنیتی این کشور با هدف ملت‌سازی در این کشورها در نظر گرفت. ناگفته نماند که تأکیدات (آلبرایت نماینده وقت آمریکا در سازمان ملل) در مورد دولتهای ناکام (Gros, *Op.Cit.* : 455)، بعد از انتخاب وی به عنوان وزیر امور خارجه، از چارچوب جامع‌تری برخوردار شد، تا آنجا که وی دولتهای بعد از جنگ سرد را در چهار طبقه قرار می‌داد: کشورهای هم سو با نظام بین‌الملل، کشورهای در حال گذر و انتقال، کشورهای ناکام یا ناموفق یعنی آنانی که در فرایند ملت‌سازی شکست خورده‌اند و در پایان، کشورهای سرکش که با نظام بین‌الملل از در ناسازگاری برآمده‌اند (زهرانی، ۱۳۸۱: ۸۷). در کنار آلبرایت، برخی دیگر از مسئولان آمریکایی و حتی محققان و اندیشه‌ورزان این کشور درصدد تبیین ضرورت غیرقابل انکار توجه به ملل ناکام برآمدند. در نظر اینان معضلات داخلی این قبیل کشورها چون مشکلات آموزشی و شکنندگی دموکراسی،... که در مقطع جنگ سرد در قالب پیامدهای فرعی تهدیدزا برای نظام بین‌الملل تلقی می‌شد، در شرایط جدید باید از منابع خاص بحران‌آفرینی محسوب شود که از توانمندی کارآمدی برای تهدیدزایی (چون بسیج امواج مهاجرت) برخوردار است. بدین ترتیب به زعم این طیف، آناشسیسم داخلی در این قبیل از کشورها می‌تواند از طریق تسری بحران به دیگر نقاط، عرصه جدیدی از ناامنی را برای آمریکا ترسیم نماید. (Atwood, *Toward*)

مفهوم دولتهای ورشکسته، به رغم مخالفت‌های اولیه بوش (دوم) با مواضع کلینتون در باب ملت‌سازی، متعاقب حادثه ۱۱ سپتامبر در دستور کار کابینه جدید آمریکا از جایگاه مشخصی برخوردار شد. در واقع یکی از درس‌های حاصل از حادثه مزبور برای دولت بوش (دوم)، ضرورت توجه به کشورهای ورشکسته‌ای بود که (چون افغانستان) می‌توانست زمینه‌های مناسبی را برای اقدام به فعالیتهای تروریستی در سطح جهانی و بویژه علیه امنیت آمریکا فراهم آورد. (Walt, 20001 : 62 ; Cronin, 2002 , 131-2) به همین دلیل در چارچوب استراتژی امنیت ملی آمریکا که در سپتامبر ۲۰۰۲ منتشر شد (*National Security Strategy*)، در فرازهای گوناگونی، بویژه بخش هفتم گزارش مزبور، به ضرورت التیام‌بخشی به نارساییهای مزمن این قبیل دولتها، بویژه در عرصه اقتصادی، توجه خاص شده است.^(۲) ناگفته نماند که برخی از تحلیلگران مقوله ملت‌سازی را از جمله معضلات پیش‌روی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، و بویژه در برابر ایفای نقش "امپراتوری بی‌خطر"^(۱) و تحقق مقوله صلح

آمریکایی، خاصه در رابطه با افغانستان و عراق تلقی نموده‌اند. (Mearsheimer, 2002, 14-15) به کلام بهتر باید گفت که در سایه حوادث ۱۱ سپتامبر و تأکید استراتژی امنیت ملی بوش در سپتامبر ۲۰۰۲، یکبار دیگر مفهوم دولتهای ناکام در مرکز سیاستهای جهانی قرار گرفت. استراتژی مزبور بر این معنا تصریح و تأکید دارد که تهدید اصلی متوجه آمریکا (در کنار مؤلفه‌های دیگری چون نادیده‌انگاشتن و تنزل مقام بازدارندگی و سیاست سدبندی به عنوان سازوکارهای غیرمؤثر در یک جهان به هم ریخته و برخوردار از شبکه‌های تروریستی) به این قبیل دولتها مربوط می‌شود (Carment, Op.Cit., 407). در برخی تحلیلهای ارائه شده در مورد علل موقع‌یابی مفهوم دولتهای ورشکسته در استراتژی امنیتی نوین آمریکا، به دو دلیل اشاره شده‌است: اولاً این کشورها بستر عملیاتی مناسب و پناهگاههای امنی را برای تروریستهای بین‌المللی فراهم می‌آورند. سازمانهای تروریستی از مرزهای نفوذپذیر، از ضعف یا فقدان عرصه اعمال قانون و خدمات امنیتی و از وجود نهادهای قضایی ناکارآمد این کشورها برای جابه‌جایی افراد، تسلیحات و پول در مناطق مختلف جهان سود می‌برند. افزون بر آن این سازمانها منابع ارزشمند این قبیل کشورها را برای کمک به تأمین نیازهای مالی عملیتهای موردنظر، به طور قاچاق از کشور خارج می‌نمایند؛ نیروی نظامی مورد نیاز را از جوانان فقیر و ناامیدی که به اعتراضات مذهبی یا قومی پناه می‌برند، تأمین می‌کنند.

ثانیاً دولتهای مزبور موجبات شکل‌گیری درگیریهای منطقه‌ای گسترده‌ای را پدید می‌آورند که می‌تواند به تحلیل امنیت و تأخیر انداختن روند توسعه این مناطق منجر شود. هزینه‌های چنین درگیریهایی برای ایالات متحده قابل توجه است؛ هزینه‌هایی در قالب روند سیل‌آسای مهاجرت که می‌تواند سواحل این کشور را نیز متأثر سازد؛ تکثیر سلاحهای متعارفی که به تشدید بی‌ثباتی منطقه‌ای و متعاقب آن، تقویت قانون‌شکنان بین‌المللی کمک می‌کند؛ صرف میلیاردها دلار کمک بشردوستانه و صلح‌بانی، و هزینه‌های مربوط به فرصتهای از دست‌رفته در عرصه تجارت و سرمایه‌گذاری. (Rice, 2003, 2-3)

نتیجه‌گیری

براساس مطالب پیش‌گفته، روند نظریه‌پردازی در باب مفهوم دولتهای ورشکسته فرازهای گوناگونی را پشت سر نهاده‌است. هریک از این مراحل قابل نقد و ارزیابی هستند: **نکته نخست:** نظریه‌پردازی در باب دول ورشکسته (صرف‌نظر از سوگیریهای خاص

امنیتی - استراتژیک قدرتهای جهانی بویژه بعد از جنگ سرد)، از دو بعد قابل توجه است :

۱- تحلیل غربی و بویژه آمریکایی در مورد دولتهای ورشکسته، به فرآیندها و زمینه‌های بحران‌زا برای این قبیل دولتها، توجه نمی‌نماید. حتی مضاف بر آن، در سطح وانمایی‌هایی که در مورد این دولتها ارائه شده، ضعف و ناکارآمدی عارض بر آنان بدون توجه به زمینه‌های استعماری یا موقعیت پیرامونی این کشورها در عرصه ساختارهای اقتصادی و سیاسی جهانی، در خصایص ذاتی آنان پی‌جویی می‌شود. این نوع نگاه باعث شده‌است که دیدگاههای رایج درباره جهان سوم، فاقد تأمل بر روابط قدرت - دانش و ناتوان از ارائه اقدامی چاره‌ساز و شفافبخش تلقی شوند. (Bilgin & Morton, *Op.Cit.* : 66)

۲- در مباحث نظری مربوط به دولتهای ورشکسته، بر دول غربی به مثابه طرح و پروژه‌ای پایان‌یافته تصریح و تأکید می‌شود. در حالی که مقوله دولت‌سازی در جهان سوم و یا هر نقطه دیگر را باید فرآیندی پیوسته و مداوم دانست که هویت آن نیازمند بازنویسی و حاکمیتش نیازمند تأیید مجدد و شناسایی دیگر کشورها و اقدامات نمادین دیپلماتیک است. (*Ibid.*)

نکته دوم: درخصوص جایگاه مفهوم دولتهای ورشکسته در چارچوب تحلیلهای

امنیتی آمریکا بعد از جنگ سرد، باید توجه داشت که :

۱- استراتژی امنیتی کابینه فعلی آمریکا در باب دولتهای ورشکسته در تداوم نگرش امنیتی دوران کلیتون (دسامبر ۱۹۹۹) باید مورد توجه قرار گیرد، با این تفاوت که بوش (دوم) به مقوله "ساختار قومی" و کارویژه‌های آن در خصوص علل شکل‌گیری دولتهای مزبور، توجه خاصی دارد. (Rice, *Op.Cit.*, 2)

در همین خصوص باید متذکر شد که فراتر از کارویژه‌های مقوله قومیت در روند تهدیدآفرینی‌های حاصل از دولتهای ورشکسته، منابع و ریشه‌های بروز این وضع بسیار متنوع است. لذا پاسخگویی به آن نیز نیازمند تمهیدات گوناگونی چون "کمک مالی"، "بسترسازی برای حضور قوی دولتهای ضعیف در صحنه تجارت جهانی"، "کمک به حل و فصل و تخفیف اختلافات منطقه‌ای"، "تقویت روند ملت‌سازی"، "همکاری کارآمد در جهت مقابله با تروریسم" خواهد بود (*Ibid.*, 3-4). در حالی که دولت آمریکا در جهت اقدامات ضروری پیش‌گفته، به اتخاذ نگرشهای ابزاری نسبت به امنیت جهانی بسنده کرده‌است.

۲- تأکید بر مفهوم ورشکسته به عنوان توصیف و تحلیلی از وضعیت برخی از دولتها در جهان سوم، به طور منطقی راه را برای تفکیک کشورها به دوست و دشمن هموار می‌نماید. در این میان دولتهای ضعیف به عنوان دشمن یا تهدیدی جدی برای امنیت بین‌الملل در نظر گرفته می‌شوند که بتدریج در طبقه "دولتهای سرکش"^(۱) قرار خواهند گرفت. چنین نگرشی را باید متأثر از مؤلفه‌های جنگ سرد محوری دانست که بعد از پایان آن، در چارچوب کلان سیاستهای امنیتی آمریکا به دستاویزی برای ارائه و توجیه ضرورت ابتکارهای نوین استراتژیک چون طرح دفاع موشکی ملی^(۲) یا "دفاع پیشگیرانه" تبدیل شده است. این قبیل موضع‌گیری‌ها و الگوی رفتاری سخت‌افزاری باعث شده که افرادی چون رابرت کاکس بر این مدعا تأکید نمایند که جنگ سرد پایان نیافته و فقط بی‌ثبات تر شده است. به زعم وی تغییرات شکل گرفته بعد از جنگ سرد، در واقع بیانگر تحول در جنگ سرد و نه تغییر از جنگ سرد باید تلقی شود. (Cox, 1994, 366)

۳- از بعد ملاحظات نرم‌افزارگرایی آمریکا، پافشاری تحلیل‌گران و سیاست‌سازان این کشور بر دولتهای ورشکسته و چگونگی حضور آنان در صحنه مشارکت بین‌المللی که با ناکارآمدی و تهدیدزایی همراه است، عملاً گریزی جز قوی شدن و پیوستن به دنیای لیبرال را در پیش‌روی این دولتها قرار نمی‌دهد. این شرایط را باید به مثابه اقرار به نوعی شکست و عجز مفرط در فرایند تاریخی این قبیل کشورها تلقی کرد که سرانجام به رهیافت دو جهان یعنی: "منطقه صلح"^(۳) لیبرال و "منطقه منازعه(خیز)"^(۴) واقع‌گرا، منتهی خواهد شد. (Bilgin & Morton, *Op.Cit.* : 68)

در همین خصوص باید متذکر شد که در سایه این طیف از سوگیری نرم‌افزاری آمریکا، شرایط لازم برای جداسازی دولتهای مزبور (ورشکسته) از بستر تاریخی - اجتماعی‌شان فراهم خواهد شد. ماحصل این ترفند، تضعیف شالوده‌های تمدنی و فرهنگی کشورهای جهان سوم و بویژه کشورهای اسلامی است که به دلیل مقابله با سیاستهای توسعه‌طلبانه آمریکا، باید با برچسب "بی‌هویتی" مواجه شوند. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که تأکید افراطی رهبران نومحافظه‌کار کابینه کنونی آمریکا و تحلیلگران محافل علمی این کشور بر ضرورت بهره‌گیری ایالات

1- Rogue States

2- National Missile Defense = NMD

3- Zone of Peace

4- Zone of Conflict

متحده از سازوکارهای نرم‌افزارگرایانه‌ای چون "تغییر رژیمهای سیاسی"^(۱) و "ملت‌سازی"^(۲) در مورد دولتهای ورشکسته‌ای چون افغانستان و عراق (که در نهایت زمینه‌ساز تهاجم نظامی به هر دو آنان شد)، عملاً چهره جدیدی از گرایشهای امپریالیستی در الگوی نوین رفتار خارجی این کشور بعد از سپتامبر ۲۰۰۱ را تداعی می‌کند؛ (Ibid., 89) حرکتی که در فضای ترسیم چهره‌ای از آمریکا به عنوان "امپراتوری خیرخواه"^(۳) (که هدفی جز صیانت از منافع نظام جهانی ندارد) (Kagan, 1998 : 24-34)، در جهت تأثیرگذاری و نفوذطلبی بر حساس‌ترین سطوح حاکمیتی و اقتدار دول جهان سومی یعنی "ابعاد هویتی" آنان به عنوان محوری‌ترین حوزه امنیتی این قبیل کشورها، سوگیری شده‌است.

1- Regim Change

2- National - Building

3- Benevolent Empire

یادداشتها

۱- در این مورد مراجعه به متن سخنرانی پروفیسور مارگارت بلاندن (معاون دانشگاه وست مینیستر انگلستان) تحت عنوان: "اولویتهای سیاست خارجی آمریکا بعد از یازده سپتامبر"، در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه (۱۷ مهر ۱۳۸۱) توصیه می‌شود.

۲- چامسکی در این خصوص گفته است که: «اما بزودی نه تنها شاهد تهدید و ارعاب از جانب دولتهای سرکش هستیم، بلکه با تهدیدی از سوی ایالات متحده به عنوان "ابرقدرت سرکش" نیز مواجه خواهیم بود که به‌گونه‌ای یکجانبه‌درپی تثبیت خود به عنوان قدرت برتر برآمده است. م. ک. :. Ibid., p.67.

در این زمینه مصاحبه انجام شده با چامسکی در خصوص "انگیزه‌های امپریالیستی آمریکا" بویژه در مورد کاربردهای منطقه‌ای مداخله این کشور در عراق، جالب توجه است. م. ک. :

Monthly Review, Vol.55, No.1 (May 2003), pp.11-19.

۳- در این زمینه می‌توان به دیدگاههای Michael Ignatieff (استاد سیاستهای حقوق بشر در هاروارد) در ژوئن ۲۰۰۳ اشاره کرد که آمریکا را به عنوان امپریالیستی جدید معرفی می‌کند که در روند مداخله‌گرایی جدید خود در کنار قدرت نظامی، از منابعی چون حقوق بشر و دموکراسی بهره می‌برد. م. ک. :

John Bellamy Foster, "Imperial America and War", *Monthly Review*, Vol.55, No.1 (May 2003), p.2.

منابع فارسی

- ۱- اخوان‌زنجانی، داریوش، (۱۳۷۲)، "بحران سومالی و مسئولیت جامعه بین‌المللی"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال هفتم، شماره ۶۹-۷۰، صص ۳۶-۳۸.
- ۲- آقای، سید داوود، (۱۳۷۵)، "عملکرد شورای امنیت در قبال بحران سومالی"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۰۵-۱۰۶.
- ۳- روتبرگ، رابرت، (۱۳۸۱)، "دولت - ملت‌های ناکام و امنیت بین‌المللی"، ترجمه نرگس اثباتی، شماره *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ۱۸۵-۱۸۶.
- ۴- زهرانی، مصطفی، (۱۳۸۱)، "از کشورهای یاغی تا محور اهریمنی: مهار تا حمله

پیشگیرانه"، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۱.
روزنامه جمهوری اسلامی، (۱۳۸۱/۹/۲۳)، ص ۱۶.

English References

- 5- Atwood, J. Brian, (U.S. Agency for International Development Administrator), "Towards a New Definition of National Security : The New Strategic Treats", <http://www.mtholyoke.edu/acad/intrel /atwood.htm>.
- 6- Ayoob, Mohammed, "State Making, State Breaking, and State Failure", **in**, chester A. Crocker & Others (ed), **Managing Global Chaos**, (Washington D.C. : U.S, Institute of Peace Press, 1996).
- 7- Buzan, Barry, **People, States and Fear : The National Security Problem in International Relations** (Brighton : Wheatsheaf, 1983).
- 8- Buzan, Barry, "People, States and Fear : The National Security Problem in Third World", **In**, Edward Azar & Chung - in - Moon , *National Security in the Third World, Management of Internal and External Threats* (England : Edward Elgar Publishing Limited, 1989).
- 9- Bilgin, Pinar & Morton, Adam David, "Historicising Representations of 'Failed States' : Beyond the Cold War Annexation of the Social Sciences?", **Third World Quarterly**, Vol.23, No.1 (2002).
- 10- Buzan, Barry, **People, States and Fear : An Agenda for International Security in the Post - Cold War Era**, (London : Harvester Publication, 1991).
- 11- Carment, David, "Assessing State Failure :Implications for Theory and Policy", **Third World Quarterly**, Vol.24, No.3, pp.407-427.
- 12- Cox, Robert W., "The Forum : Hegemony and Social Change", **Mershon International Studies Review**, Vol.38, No.2 (1994).
- 13- Farer, Tom J., "Intervention in Unnatural Humanitarian Emergencies : Lessons of the First Phase", **Human Rights Quarterly**, No.18 (1996).

- 14- Freedman, Lawrence, "Weak States and the West", *The Economist*, (11-13 September 1993).
- 15- Jean - Germain Gros, "Toward a Taxonomy of Failed States in the New World Order : Decaying Somalia, Liberia, Rwanda and Haiti", *Third World Quarterly*, Vol.17, No.3 (1996).
- 16- Kagan, Robert, "The Benevolent Empire", *Foreign Policy*, No.111 (Summer 1998).
- 17- Kaplan, Robert, "The Coming Anarchy", *Atlantic Monthly*, Febrary 1994.
- 18- Kurth Cronin, Audrey, "Rethinking Sovereignty : American Strategy in the Age of Terrorism", *Survival*, Vol.44, No.2 (Sum. 2002).
- 19- Mearsheimer, John J., "Hearts and Minds", *The National Interest*, (Fall 2002).
- 20- Migdal, Joel S., *Strong Societies and Weak States : State - Society Relations and State Capabilities in the Third World* (Princeton : NJ : Princeton University Press, 1988).
- 21- Oliner Olga & S. Szayna Thomas, *Faultlines of Conflict in Central Asia and the South Caucasus* (Pittsburgh : Rand, 2003).
- 22- Rice, Susan, "The New National Security Strategy : Focus on Failed States", *In*, (Feb 2003), *The Brookings Institution Policy In*, (www.brookings.edu.)
- 23- The National Security Strategy of the United States of America, September 2002, *In*, (<http://www.whitehouse.gov/nss.html>).
- 24- Walt, Stephan M., "Beyond bin Laden, Reshaping U.S. Foreign Policy", *International Security*, Vol.26, No.3 (Winter 2001).